

اگر خداوند شمارا یاری کند هیچ کس بر شما غلبه نخواهد کرد و اگر دست از یاری شما بردارد کیست که بعد از او شما را یاری کند؟!

- در محضر بزرگان**

عمل کم و همیشگی، بهتر از عمل زیاد و

بی دوام است

مرحوم آیت ... مجتهدی تهرانی درباره انجام اعمال مستحب و واجب فرموده اند: مطلبی که در مستحبات مهم است این است که حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: «اگر مستحبات به واجبات ضرر زده، مستحبات را رها کنید» و مطلب دیگر این که حضرت فرمودند برای قلب ها روی کردن (حالت میل و رغبت) و پشت کردن (بی میلی و بی رغبتی) است. هنگامی که این قلب ها میل داشتند، آن ها را به انجام مستحبات وادارید و هر گاه قلبتان میل و رغبت نداشت، به واجبات اکتفا کنید. مطلب مهم دیگر، دایمی بودن است. امیرالمومنین (علیه السلام) فرمودند: «کار کم و همیشگی، بهتر از کار زیادی است که انسان را خسته کند و پیوستگی و دوام نداشته باشد.» این حدیث فقط درباره مستحبات نیست، بلکه در امور دیگر نیز به کار می آید.
پایگاه اطلاع رسانی حوزه

- فتو ترانه**



گرافیکست : حامد قانع‌ی

- داستانک**

شایعه پراکنی با پر مرغ

زنی پشت سر همسایه اش حرف های زیادی زد و همه جا را پر کرد. بعد از مدتی همه اهل محل از آن شایعات باخبر شدند. شخصی که برایش شایعه ساخته بود به شدت از این کار صدمه دید و دچار مشکلات زیادی شد. بعدها وقتی که آن زن متوجه شد آن حرف هایی که زده همه دروغ بوده و وضعیت همسایه اش را دید، از کار خود پشیمان شد و سراغ بزرگ روستا رفت تا شاید بتواند این کار خود را جبران کند. کدخدا به او گفت: «به بازار برو و یک مرغ بخر. آن را بکشی و پرهایش را در مسیر جاده ای نزدیک محل زندگی خودت، دانه به دانه پخش کن.» از آن زن از این راه حل متعجب شد ولی این کار را کرد.

فردای آن روز کدخدا به او گفت: «حالا برو و آن پرها را برای من بیاور!» از زن رفت ولی چند عدد پر بیشتر پیدا نکرد. بزرگ روستا در جواب تعجب زن گفت: «انداختن آن پرها ساده بود، ولی جمع کردن آن ها به همین سادگی نیست. همانند آن شایعه هایی که ساختی و به سادگی انجام شد، ولی جبران کامل آن غیر ممکن است.»

- بریده کتاب**

قبول کردن نادانی، مقدمه آموختن

چگونه جامعه ای که قبول نمی کند نادان است، شروع به آموختن خواهد کرد؟ به یک خیابان بروید و اسم یک کوچه ای که اصلا وجود ندارد را بپرسید. به ندرت پیدا می شوند کسانی که بگویند نمی دانیم، بلکه به هر نحوی که شده است می خواهند آدرس بدهند. آیا این به دلیل مهربانی است؟ در ماشین تان را کمی باز بگذارید، خیلی ها بوق می زنند و می گویند درتان باز است. آیا این به خاطر فداکاری است؟ جواب سوال این جاست حالا با ماشین از کوچه ای بخواهید وارد خیابان شوید، آیا همان آدم ها توقف می کنند و اجازه می دهند که شما وارد شوید؟ خیر اما در جامعه ای زندگی می کنیم که به ندرت کلمه «منی دانم» را می شنویم. چگونه جامعه ای که قبول نمی کند نادان است، شروع به آموختن خواهد کرد؟

برگرفته از کتاب جامعه شناسی خودمانی، اثر حسن تراقی

- فتونکته**



- اندک صبر**

دل به دریا بزن!

این بار که آمدی
برایم گردنبدن بیاور
با صد دانه مروارید
بگذار فکر کنم به خاطر من
صد بار دل به دریا زده ای
نیکی فیروز کوهی



نشنال جئوگرافی - جوجه طاووس در بغل مادر خواب آلودش

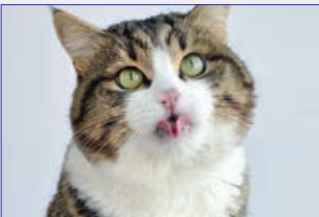
- دور دنیا**

لاکچری ترین ماشین برای سفر



آدیتی سنترال- یک شرکت آلمانی از کامیون بزرگی برای مسافرت های طولانی رونمایی کرده است. شما با خرید این کامیون به قیمت یک میلیون و ۷۰۰ هزار دلار می توانید به هر جای دنیا سفر کنید، بدون این که نگران پیدا کردن هتل و جای خواب باشید. چرا که هر آن چه بخواهید در داخل این کامیون برای شما مهیاست. این کامیون، شامل یک تخت دو نفره، آشپزخانه کاملا مجهز، یک سالن بزرگ و حمام گرم است. این کاروان حتی ظرفیت حمل یک ماشین را هم دارد و هنگام فروش با یک ماشین مینی کوپر به مشتری داده می شود، اما می تواند ماشین های بزرگ تر از قبیل مرسدس بنز را هم در خود جای دهد!

گریه زبان دراز!



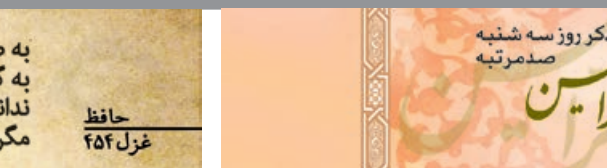
بورد پاندا- «رکسوس» نام گریه ای است که به دلیل فرم خاص زبانش در انگلستان حسایی معروف شده است. این گریه در هنگام بیان احساسات و نشان دادن هیجان‌ش، زبانش را به شکل عجیبی در می آورد! رکسوس قطع و وصل سال داره و به دلیل همین فرم زبانش حسایی طرقدار پیدا کرده، اما صاحبش حاضر نیست حتی او را به قیمت چند ده هزار دلار به کسی بفروشد!

- ترسانک**

قاتل خودرو

کیفش را از داخل ماشین برداشت، در را بست و دزدگیر را زد. پارکینگ آپارتمان خلوت بود و طبق معمول فقط یکی از چراغ هایش روشن بود که چشمک می زد. داشت از پارکینگ خارج می شد که صدای دزدگیر ماشینش بلند شد. به سمت ماشین برگشت، چراغ داخلش روشن مانده بود. حتما باز دوباره سیستمش قاطعی کرده بود. در را باز کرد و دوباره بست. این بار قبل از این که دزدگیر را بزند، درها قفل شد. با سوئیچ در را باز کرد، داخل نشست و استارت زد تا سیستم قطع و وصل شود. ماشین روشن نمی شد. خسته بود و حوصله این مسخره بازی ها را نداشت. با مشت محکم به فرمان کوبید. ماشین استارت خورد و دنده خود به خود رفت روی یک. ماشین با صدای شدیدی راه افتاد. وحشت زده به دیوار روبه رو نگاه می کرد که با سرعت نزدیک تر می شد.

- سه نقطه**



- کله چفوکس**

آق کمال کمربند می بندد

شب کارژم تموم رفت. زنگ زدم کامیلیاخانم که حاضر باش بیام دنبالت برم خانه عمه ام اینا. کامیلیا اصرا عجیبی دره که باید به همه قایل سر بزنم. حالا خاله و عمو به کنار، بعضی وقتا پیله مکنه که برم دیدن یک کسانی که خوردم آخرین بار وقتی قنداقی بودم دیدمشان و الان هم باید چهل و پنج دقیقه توضیح بدم که ما کی هستیم و شما چی کاره ماین! خلاصه از دفتر در آمدم و داشتم تو خیابون اصلی که مثل شانه دندان‌ه دار بود، از بس سرع‌تگیر داشت با سرعت موتور گازی مرفتم که سر ینگ میلان دیدم یک ماشینی دره با سرعت پلنگ میه. گفتم لاید مخواد ترم‌هاسته تست کنه. دیدم نه، ای بری چی ترمز نمگیره؟ انا دره نزدیک مروه... دنگ! نفهمیدم چی شد. ماشین دیگ دور تاب خورد و رفتم تو لاین او بر ور چپه شدم. چشمام سیاه تاریکی مرفت و از شدت ضربه زبونم لای دندونام له رفته بود. عین فیلما چند ثانیه طول کشید تا فهمیدم چی به چپه. مردم جمع رفتن و آمدن از ماشین آوردنم بیرون. خدا قسمت نکنه، تو اول لحظه آدم اصلا نفهمه چی کار رفته و چی کار باید بکنه و چو باید بگه. فقط جلدی گوشیمه که افتاده بود کف ماشین ورداشتم و از صحنه عکس و فیلم گرفتم. نه بری اینستا، بری که کسی صحنه ره به هم نزنه و سند دشته باشم که چی به چپه.

راننده او ماشین هم یگ جونی بود که سرشه گیرفته بود. فکر کردم از ناراحتیشه، نگو کمربندشه نیسته بود و با کله رفته بود تو شیشه، طفلی بچه. خدا نیاره بری کسی، آدم بعد تصادف به جای ای که غصه بخوره، همش مگه خدا ره شکر که بدتر نرفت. مونیم به ای فکر م‌کرم که خدا چی لطفی کرد که آدم نبود وسط خیابون یا راننده با ای که مقصر بود کاریش نرفت یا کامیلیا خانم تو ماشین نبود که زبونم لال ضربه بخوره یا هول کنه. از همه مهم تر ای که چی شامسی آوردم که کمربند بسته بودم. و گر نه با او ضربه کله ام چسبیده بود تو شیشه و به جای ستون کله چفوکس، شما باید ستون کله کلباسه ای بخواندن! خلاصه معلوم رفت پسره یگ ماهه گواهینامه گیرفته و انگار گاز و ترمز ره قاطعی کرده بوده! بماند که ماشین خودش له رفته بود و بیمه هم نداشت. به پلیس هم که زنگ زدم گفت اگه کارشناس بفرستیم جرمیه تان مکنه، خودتان با هم کار عوض کنن و برن خانه هانا! الان یگ هفته به مهمون تعمیر گاهم، از جیب مبارک خودم!

- پاسخ مسابقه چه شده ؟**

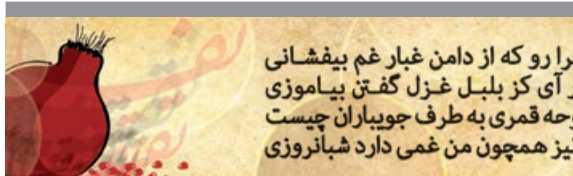
حفظ حریم شخصی با پنتو!



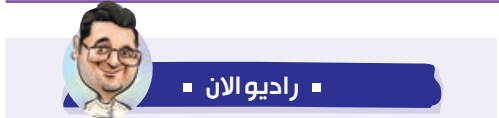
سلام. نمی دونیم عکس مون چالپ بود یا حس طنز شما گل کرده بود که برای مسابقه این دفعه خیلی پیام فرستادین. دمتون گرم. خوشبختانه این دفعه پاسخ پرت و پلا نداشتیم و همه درست زده بودن تو هدف! این بار آقای رضا حسین زاده رکورد خودش رو هم شکست با این حجم پیامکی که فرستاد، دمت گرم آقا رضا! چون جا کم داریم فوری می ریم سراغ پاسخ ها و بدون ترتیب، برترین هاش رو چاپ می کنیم:

❖ وقتی نمی دونی شلوار چیه و چطوری باید بپوشیش!
رضا حسین زاده
❖ وقتی دور از چشم همسرت می خوابی با رفقا بری کیش، بعد متوجه می شی توی همان هواپیما کنار پدر همسرت نشستی.
مهدی سفیدکار
❖ وقتی بنده خدا سرما خورده و داره بخور میده و شما بی خود و بی جهت براش حرف در میارین!
رضا حسین زاده
❖ وقتی خانم بچه ها اجازه نمیدن هدیه شون برای روز پدر رو به سلیقه خودت عوض کنی و مجبور به پوشیدنش هستی!
رضا حسین زاده
❖ وقتی مامانت صدات می کنه که زباله ها رو ببری سر کوچه!
میثم رشیدیان
❖ وقتی بابات برات ساعت شب نماخبرده!
میثم رشیدیان
❖ وقتی آب بینیت راه افتاده و داخل هواپیما می خوی خودت رو بخور شلغم بدی!

❖ وقتی لباست رو از ماشین لباس شویی تحویل می گیری و یاد فروشنده لباس می افتی که می گفت جنشش عالیه، برای خودم هم از همینا بردم.
امیرحسین سلطانی
❖ وقتی میگن سرت تو لاک خودت باشه.
علی طوافی
❖ وقتی که تو هواپیما می بینی مامانت برای تو راهت ته دیگ ماکارونی و گوجه سبز و جعفر بغور بسته!
فرهاد دوست علی
❖ وقتی بعد از خراب کردن چند موقعیت گل خوب و باخت تو دربی سوار هواپیما شدی و می خوی کسی شناسادت.
صادق کریم آبادی
❖ وقتی تو هواپیما چشمت به ملیکارت می افته که بهش گفته بودی رفتم مجلس ختم عمه ام!
صادق کریم آبادی
❖ وقتی بخوی توی قسمت خانم ها در اتوبوس کنار خانمت بشینی!



تلگراف- تمرین هزار نفری ورزش های رزمی در چین



آخه نیلوفر آبی و پسر شرقی شد

آی دی تلگرام؟

سلام و خدا قوت، بد مزونه ای شده انصافاً! میری تو اتوبوس، کنارت میگه: «بخشین شما همیشه این موقع روز سوار این اتوبوس میشین؟» اون وقت مثلاً میگی: «بله، کمابیش تو این ساعت با همین اتوبوس میرم سر کار!» اون جاست که کارت درآمده چون بلافاصله میگه: «اتفاقاً مایک گروه تلگرامی داریم ویژه کسانی که این ساعت با این اتوبوس میرن سر کار!» به کسی نگي، به گروه خصوصی تر هم داریم ویژه کسانی که این ساعت با این اتوبوس میرن سر کار و پرسپولیسی هستن! آخه تو گروه با اونوری با بحثمون شدا شماره بده تو دوتاش عضو می کنم.» خلاصه همین طور که میری سر کار، ته کار، بقالی، دانشگاه، کارواش و... عضو چند تا گروه میشی و شب که برمی گردی خونه می بینی تو همه گروه ها جنگ جهانیه و همه ازت توقع دارن موضع گیری کنی به نفع شون! اما مشکل فقط این جا نیست! مشکل اینه که نمی دونی توسط چه کسی؟ چگونه؟ چرا؟ با تو گروه عضو شدی و هیچ کس رو هم نمی شناسی. عکس پروفایل بیشتر خلق ...! هم که شده مثل منوی بدون قیمت رستوران ها بدون ماهیت و استرس ز! نمی دونی اونو که عکس آتش رشته گذاشته استاد جدیدته یا همکار جدیدت! اون یکی عکس گذاشته یک نی نی با پستونک و پوشکی که بوی گندش از تلگرام هم به مشام می رسه! نمی دونی عکس بچگی خودشه! عکس بچه اش، عکس بچه بچه اش! یکی دیگه عکس گذاشته که یک جمع ۲۳۰ نفری توی کوه هستن و باید روی کله ۲۳۰ نفر زوم کنی ببینی کی آشناست تا نفهمی توسط چه کسی تو گروه عضو شدی! اون یکی عکس غروب گذاشته با جملات شکست عشقی با فونت نستعلیق! دوتا از عکس های پروفایلش رو رد کرد به سومی نرسیده بغض می ترکه از دست اینایی که ناغافل زیرپیران خداحافظی می کنن و باعث شکست عشقی بقیه میشن! بعضی هام که عکس مهناز افشار با گلزار رو میدارن. حالا طرف عکس خودش رو نگذاشته لاقال عکس آدمیزاد گذاشته! از اونا بدتر اینایی هستن که عکس گل و تربچه و گوجه سبز میدارن. منم کباب ترکی با پیاز جعفری دوست دارم، بنارم روی تلگرام آخه؟ مگه ما حجم اینترنتمون رو از سر راه آوردیم که ۱۵ تا عکس پروفایل شمار ورد کنیم، یکیش عکس طارمی باشه، اون یکی بیرانوند، یکی بعدی یکی نی نی و بالاش نوشتن عشق عموش! بعدیش عکس به پیرمرد و بالاش نوشتن آقا بزرگ خدا بیامیزم. بابا ما می خوایم خودتون رو ببینیم والا. عکس نمی دارین لاقال اسم و آی دی درست انتخاب کنین، نیلوفر آبی، پسر مشرقی و پیامنکار لوله کشی ساختمان آخه شد اسم و آی دی؟!
سید مصطفی صابری

- باورش سخته**



- ماوشما**

شماره پیامک: ۲۰۰۰۹۹۹

❖ زندگی سلام: ۹۰۰۰ تایی شدی، مبارک است.
❖ ما و شما: منتظر هزار تایی شدن مون باشین، برنامه های ویژه ای داریم به امید خدا.
❖ در بخش زندگی سلام روز یک شنبه موضوعی درباره هانیه توسلی نوشتید ولی عکسی از نقیسه روشن چاپ کردید.
❖ ما و شما: به دلیل انعکاس حرف های خانم روشن از عکس شون استفاده کردیم.
❖ چرا رئیس اتحادیه رستوران داران این قدر فراقتنی می کند؟ کسی نیست بگه اخوی مردم شعور دارن و فرق گوشت با آشغال را می دونن. حداقل دل بچه ای که از پدرش یک سیخ کباب اون هم بعد از یک سال می خواد را با دو هزار تومان شاد می کنه. شما هم بیا با کم کردن سودها شروع کن تا لیکنه رضایت مردم را ببینی.
❖ پاسخ خفن استرپش شماره قبل: ترخیص - واریز - کوردل